



دکترین موازنه فراساحلی در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده در دوره ترامپ و الزامات آن برای ایران*



احسان ابطحی* - دکتر داود کیانی** - دکتر مهدی ذاکریان***

This is an open access article under the CC BY license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده

دونالد ترامپ نخستین مجری رسمی اجرای دکترین موازنه فراساحلی در سیاست خارجی آمریکا بوده است. بر همین اساس، پرسش اصلی مقال حاضر این است که راهبرد موازنه فراساحلی چه تاثیری بر سیاست خاورمیانه دولت دونالد ترامپ داشته و چه الزاماتی را برای سیاست منطقه‌ای ایران ایجاد کرده است؟ ترامپ در هر دو دوره ریاست جمهوری خود مطابق با استراتژی موازنه فراساحلی، با انتقاد از روسای جمهوری سابق و بین‌الملل‌گرایی لیبرال به عنوان قاعده سنتی حاکم بر سیاست خارجی آمریکا منافع این کشور در اولویت مطلق قرار داد. در همین چارچوب ترامپ با به رسمیت شناختن بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل، خروج از توافق هسته‌ای ایران، کاهش حضور نظامی و خروج نیروها از مناطق جنگی، اجرای طرح صلح ابراهیم برای عادی‌سازی روابط میان برخی کشورهای عربی و اسرائیل و مبارزه با تروریسم در قالب بهره‌گیری از نیروهای نیابتی و وارد کردن ضربات کشنده و محدود چهره خاورمیانه را به صورت کلی دگرگون کرد. اتخاذ این تصمیمات و تمرکز بر اجرای دکترین موازنه فراساحلی در خاورمیانه، در بطن خود تهدیدی جدی برای جمهوری اسلامی ایران است. تمرکز بر فشار حداکثری بر ایران، فشار مضاعفی را بر اقتصاد ایران وارد کرده است. در سطح منطقه‌ای نیز ایجاد ائتلاف‌های جدید و تمرکز بر تضعیف نیروهای متحد ایران، نفوذ منطقه‌ای تهران را به شدت تحت تاثیر قرار داده است.

کلیدواژگان

خاورمیانه، ایران، ایالات متحده آمریکا، دونالد ترامپ، دکترین موازنه فراساحلی، موازنه تهدید.

* این مقاله برگرفته از رساله دکتر روابط بین‌الملل احسان ابطحی با راهنمایی دکتر داود کیانی است.

* گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

** استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. / نویسنده مسئول / ایمیل: davood.kiani@iau.ac.ir

*** دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

مقدمه

آمریکا از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا اواسط دهه ۲۰۰۰ راهبرد کلان یعنی راهبرد برتری را در قالب دکترین بین‌الملل‌گرایی لیبرال^۱ در دستور کار قرار داد. عناصر کلیدی این راهبرد عبارتند از: نخست، ایجاد و حفظ نظم جهانی به رهبری ایالات متحده که بر قدرت برتر سیاسی، نظامی و اقتصادی آمریکا و ارزش‌های آمریکایی استوار باشد. دوم، بیشینه‌سازی کنترل ایالات متحده بر نظام از طریق جلوگیری از ظهور قدرت‌های بزرگ رقیب در اروپا و شرق آسیا و سوم، حفظ وابستگی متقابل اقتصادی به‌عنوان یک منفعت حیاتی امنیتی برای آمریکا (Layne, 1997: 88).

این استراتژی بر تعهدات امنیتی و استقرار نیروهای ایالات متحده عمدتاً با هدف جلوگیری از سلطه هر قدرت خصمانه‌ای بر مناطقی طراحی شده بود که برای امنیت فیزیکی یا اقتصادی آمریکا اهمیتی بنیادین داشتند (Ikenberry, 2001: 163-214). دولت‌های مختلف آمریکا در راستای اجرای این راهبرد، پذیرش تعهدات امنیتی رسمی و غیررسمی در مناطق کلیدی فرامرزی و اعطای اعتبار و ضمانت اجرایی به این تعهدات از طریق استقرار نیروهای نظامی را در دستور کار قرار دادند (Kagan, 2012: 6-16). بعد از پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱ و فروپاشی بلوک شرق، در دوران ریاست‌جمهوری جورج اچ. دابلیو. بوش^۲ بیل کلینتون^۳ و جورج دابلیو. بوش^۴ هدف اصلی راهبرد کلان آمریکا این بود که این کشور جایگاه ژئوپلیتیک برتر خود را با جلوگیری از ظهور قدرت‌های بزرگ جدید و احیای قدرت‌های قدیمی همانند روسیه که می‌توانند آمریکا را عنوان بازیگر برتر در نظام جهانی به چالش بکشند، حفظ کند. در اصطلاح آمریکا خواهان ظهور رقیب هم‌تراز نبود. بیان دیگر، راهبرد کلان آمریکا در سال‌ها بعد از جنگ سرد حفظ نقش پلیس بین‌الملل و نظم تک قطبی بود.

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سیاست خارجی آمریکا تحت تاثیر ریاست نئومحافظه‌کاران^۵ کاخ سفید، تحت عنوان مبارزه با تروریسم به شدت به سوی مداخله‌گرایی و «استثناگرایی آمریکایی»^۶ گرایش پیدا کرد (Layne, 2002: 243). برآیند این رویکرد را می‌توان در دو جنگ مستقیم ارتش آمریکا و متحدان در افغانستان ۲۰۰۱ و عراق ۲۰۰۳ مشاهده کرد. پس از جنگ‌های پرهزینه در عراق و افغانستان و بحران مالی ۲۰۰۸، بسیاری از پژوهشگران و سیاست‌مداران، به‌ویژه در میان «واقع‌گرایان» روابط بین‌الملل، شروع به انتقاد از این رویکرد گسترده و فعال کردند. منتقدان تاکید کردند که هزینه‌ها و تعهدات آمریکا طی دهه‌های مختلف بیش از اندازه بوده و وقت آن رسیده که آمریکا

^۱. Liberal Internationalism

^۲. George H. W. Bush,

^۳. Bill Clinton

^۴. George W. Bush

^۵. Peer Competitors

^۶. Neoconservatives

^۷. American Exceptionalism

استراتژی خود را بازنگری کند (Brands, 2015:10-11).

به باور منتقدان دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان سال‌ها راهبرد کلان اشتباه «هژمونی لیبرال» را دنبال کردند (Mearsheimer & Walt, 2016: 71). بعد از مشاهده نتایج هزینه‌های سنگین نظامی و مالی در عراق و افغانستان، از اواسط دهه ۲۰۰۰ گروهی رو به گسترش از صاحب‌نظران حوزه دانشگاهی و مطالعات راهبردی تاکید کردند که راهبرد کلان دیرپای آمریکا اکنون هم زائد و هم خودویرانگر شده است. زائد بدان جهت که دیگر ضرورتی برای تأمین منافع ایالات متحده و حفظ محیط بین‌المللی مطلوب وجود ندارد و خودویرانگر از آن حیث که منابع محدود کشور را به هدر می‌دهد و در عین حال رفتارهای نامطلوبی را از سوی متحدان و رقبای آمریکا برمی‌انگیزد. از منظر آنان، راهکار مناسب گذار از این وضعیت پرهزینه اتخاذ رویکردی حداقلی است که عموماً از آن با عنوان «موازنه فراساحلی» یاد می‌شود.

دکترین موازنه فراساحلی به صورت محدود در سال‌های بعد از ۲۰۰۹ در دستور کار دولت باراک اوباما قرار گرفت اما اجرای رسمی آن بعد از ۲۰۱۶ و روی کار آمدن دونالد ترامپ صورت گرفت. هر چند بسیاری از تحلیل‌گران طی دوران نخست ریاست جمهوری ترامپ این گزاره را مطرح کردند که دولت تحت ریاست او هیچ دکترین منسجم سیاست خارجی ندارد و اقدامات او مبتنی بر درک ساده‌انگارانه‌ای از ژئوپولیتیک به مثابه نوعی معامله تجاری و منطق دادوستد است اما واقعیت این است که او راهبرد هژمونی لیبرال را رد و راهبرد کلان کاخ سفید در دوران ریاست‌اش با دکترین موازنه فراساحلی هم‌خوانی بسیار نزدیکی دارد. پیروزی دونالد ترامپ موجب تجدیدنظر اساسی در اجماع بین‌المللی گرایانه شد. ترامپ با طرح شعارهای ملی‌گرایانه و انزوای طلبانه، نقش پیشرو آمریکا را در امور جهانی به چالش فراخواند. به روایت دیگر، تصمیم ترامپ برای نفی جهانی‌گرایی شرایطی را به وجود آورد که در آن، شکل موسوم به جهانی‌گرایی عمودی، به معنای تلاش‌های غرب برای گسترش نظم بین‌المللی لیبرال از طریق ترویج دموکراسی و اقتصاد بازار در سراسر جهان جای خود را به جهانی‌گرایی افقی بدهد؛ نوعی جهانی‌گرایی که مبتنی بر مدل‌های ادغام منطقه‌ای در قلمروهایی وسیع در اروپا، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین است (Poghosyan, 2022: 18). در ارتباط با منطقه خاورمیانه، اندکی پس از به دست گرفتن قدرت در اوایل سال ۲۰۱۷، دونالد ترامپ بار دیگر این گزاره پرتکرار را مطرح کرد که دولت او سیاست‌های خارجی دولت‌های پیشین را مورد بازبینی قرار خواهد داد. سیاست‌هایی که به باور او، موجب کاهش چشم‌گیر هژمونی آمریکا در منطقه خاورمیانه شده‌اند (Ahmed & et al, 2021: 72).

در مجموع، سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ در دوره اول ریاست جمهوری ترامپ (۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰) که بر اساس موازین دکترین موازنه فراساحلی بود نه تنها نقش آمریکا در خاورمیانه را بازتعریف کرد، بلکه جنجال‌های گسترده‌ای را به همراه داشت (Nam-sik, 2024). بعد از یک بازه زمانی چهار ساله، در دومین بازگشت به کاخ سفید نیز خاورمیانه همچنان در اولویت سیاست خارجی ترامپ باقی ماند

¹. Liberal Hegemony

². Offshore Balancing

(Rumley & Groeling, 2025). با این تفاسیر پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که راهبرد موازنه فراساحلی چه تاثیری بر سیاست خاورمیانه دولت دونالد ترامپ داشته و چه الزاماتی را برای سیاست منطقه‌ای ایران ایجاد کرده است؟ در پاسخ به این پرسش کلیدی، فرضیه پژوهش این است که در چارچوب راهبرد موازنه فراساحلی، سیاست خاورمیانه‌ای دولت دونالد ترامپ کاهش مداخلات و تعهدات نظامی، حمایت از اتحادهای جدید برای مقابله با تهدیدات ایران و مبارزه با تروریسم با مشارکت فعال نیروهای نیابتی را در پیش گرفته است. این رویکرد در درون خود تهدیدات و فرصت‌هایی را برای ایران به همراه داشته است.

۱- پیشینه پژوهش

در ارتباط با دکتربین موازنه فراساحلی و سیاست خاورمیانه‌ای دونالد ترامپ، در محافل آکادمیک و پژوهشی آمریکایی و اروپایی تحقیقات جدی‌ای صورت گرفته است. در ارسنای معرفی مهم‌ترین منابع نزدیک به پژوهش حاضر می‌توان به شش منبع ذیل اشاره کرد:

جان جی مرشایمر و استفن ام. والت (Mearsheimer & Walt, 2016) در پژوهشی تحت عنوان «نمونه‌ای برای موازنه فراساحلی: برتری استراتژی کلان‌ایالات متحده» به بررسی ناکارآمدی استراتژی‌های سیاست خارجی آمریکا در مناطق مختلف در دهه‌های گذشته می‌پردازند. آن‌ها این ناکارآمدی را در تحولات خاورمیانه از ظهور القاعده و داعش، جنگ در عراق و افغانستان، بحران در جهان عرب پس از ۲۰۱۱ و نمونه‌های دیگری مورد جست‌وجو و طرح قرار می‌دهند. آن‌ها با انتقاد از دکتربین الملل‌گرایی لیبرال آن را ناکارآمد معرفی و از استراتژی موازنه فراساحلی به عنوان راهی صحیح برای کاهش هزینه‌ها معرفی می‌کنند.

روبرت ای. میننگ و پیترا. ویلسون (Manning & Wilson, 2021)، در پژوهشی برای مجله منافع ملی تحت عنوان «استراتژی موازنه فراساحلی می‌تواند رویکرد آمریکا در خاورمیانه را اصلاح کند» برای اصلاح شکست‌های سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، موازنه فراساحلی را مطرح کنند. از دیدگاه آن‌ها استراتژی مبتنی بر حاصل جمع صفر از منافع و سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه بزرگ، شکست خورده و واشنگتن نیازمند تزریق یک ذهنیت و نقشه جدید برای حفظ هژمونی در خاورمیانه است. آن‌ها دکتربین موازنه فراساحلی را به عنوان راهبردی دقیق و درست ارزیابی می‌کنند که باید در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار بگیرد.

فصل «موازنه فراساحلی» از کلویس کولاسی (Kolasi, 2019) در کتاب دانشنامه مطالعات امنیت جهانی، تلاشی نظری برای فهم این استراتژی است. از دید نویسنده موازنه فراساحلی یک مفهوم محوری در رویکردهای واقع‌گرایانه در مطالعات امنیت بین‌المللی است. در این کتاب جان مرشایمر، استفان والت، کریستوفر لین و بری پوزن، به عنوان سرسخت‌ترین مدافعان موازنه یا مهار فراساحلی به‌عنوان یک استراتژی کلان معرفی می‌شوند. بنابر دیدگاه نویسنده، موازنه‌سازی فراساحلی صحیح‌ترین و محتاطانه‌ترین استراتژی کلان ایالات متحده در زمینه تغییر توزیع قدرت در نظام بین‌الملل در کنار ظهور قدرت‌های بزرگ جدید است.

پژوهش «پارادایم جدید ایالات متحده برای خاورمیانه: پایان دادن به سیاست نادرست سلطه‌ی

آمریکا» به قلم پائول پیلار و همکاران (Pillar et al, 2020)، استدلال می‌کند که رویه متعارف در دستگاه سیاست خارجی آمریکا این بوده که حضور نظامیان این کشور در خاورمیانه موجب امنیت بیشتر منطقه می‌شود. اما بر خلاف این رویکرد، ردپای گسترده ارتش ایالات متحده در منطقه، همراه با فروش گسترده تسلیحات ایالات متحده و حمایت از رژیم‌های سرکوب‌گر، موجب بی‌ثباتی و تشدید ناراضیاتی‌ها و شرایطی می‌شود که در آینده امنیت و منافع ملی آمریکا را تهدید می‌کند. نویسندگان معتقدند بازتعریف رویکرد سیاست خارجی آمریکا بر مبنای کاهش حضور و مداخله نظامی ضروری است.

کتاب «جهنم نیات خوب: نخبگان سیاست خارجی آمریکا و زوال برتری ایالات متحده» اثر استفان والت (Walt, 2018)، بر ضرورت تغییر در سیاست خارجی دولت ایالات متحده از لیبرال‌گرایی به موازنه فراساحلی تمرکز دارد. وی استدلال می‌کند که روسای جمهور گذشته ایالات متحده مانند کلینتون، بوش و اوباما از پاسخ‌گویی، به دلیل شکست‌های مکرر سیاست‌های خارجی خود، اجتناب کردند. او همچنین استدلال می‌کند که چنین اشتباهاتی در سیاست خارجی به انتخاب دونالد ترامپ به‌عنوان رئیس جمهور کمک کرده است.

در مقالات فارسی نیز می‌توان به مقاله «بررسی مؤلفه‌های تأثیرگذار سیاست خارجی ترامپ علیه ایران: درس‌هایی برای ایران» (Abediny Koshkuieh et al, 2024: 219-244) اشاره کرد. عابدینی و همکاران در این مقاله به بررسی عوامل مؤثر بر سیاست خارجی تهاجمی ترامپ در قبال ایران می‌پردازند و مؤلفه‌های آن را بررسی می‌کنند این مقاله بیشتر بر دوره اول ترامپ و خروج وی از برجام تمرکز دارد و تلاش دارد، درس‌های راهبردی را از این سیاست برای ایران استخراج کند. بررسی ادبیات پژوهش در حوزه پژوهش حاضر که شامل ارائه مباحثی جدید و تنویریک بوده در دو بخش قابل تقسیم است. بخش نخست ادبیات موجود در حوزه موضوعی که به سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا به شکل کلی می‌پردازند و بخش دوم در حوزه عنوان پژوهش است که به سیاست استراتژی موازنه فراساحلی آمریکا در خاورمیانه اختصاص دارند.

۲- مبانی مفهومی و نظری پژوهش

در چارچوب تاریخی کریستوفر لین در مقاله‌ای در ۱۹۹۷ معرفی اصطلاح «موازنه فراساحلی» را به خود نسبت می‌دهد (Layne, 1997: 8-89). دست‌کم طی دو دهه گذشته، موازنه فراساحلی به‌عنوان راهبرد کلان مطلوب بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل با رویکرد واقع‌گرایانه مطرح بوده است؛ از جمله تحلیل‌گران برجسته‌ای همانند استفن والت، جان مرشایمر، بری پوزان^۱ و کریستوفر لین^۲ (Layne, 2012). کریستوفر لین در مقام نخستین ارائه‌کننده نظریه موازنه فراساحلی در مقاله مهم خود تحت عنوان «از برتری تا موازنه فراساحلی: راهبرد کلان آینده آمریکا»^۳ تأکید می‌کند، این رویکرد

^۱. Stephen Walt

^۲. Barry Posen

^۳. Christopher Layne

^۴. From Preponderance to Offshore Balancing: America's Future Grand Strategy

راهبردی مناسب برای جهانی چندقطبی^۱ در حال شکل‌گیری است. فرض زیربنایی آن این است که حفظ نظم و کنترل بر نظام سیاسی بین‌الملل مطابق با راهبرد برتری، روز به روز دشوارتر، پرهزینه‌تر و خطرناک‌تر خواهد شد (Layne, 1997: 112). با نظر به این مقدمات می‌توان اصول دکترین موازنه فراساحلی را در قالب ۶ محور کلیدی ارائه کرد.

۲-۱- تمرکز بر کاهش هزینه‌ها

طرفداران موازنه فراساحلی اغلب به هزینه‌های بالای راهبرد کلان سنتی اشاره می‌کنند. در این ارتباط «کریستوفر لین»^۲ به عنوان یکی از مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین پژوهشگران و نظریه‌پردازان برجسته مکتب موازنه فراساحلی معتقد است، در سال‌های پیش‌رو، تضعیف اقتصاد ایالات متحده و کسری بودجه روبه‌افزایش کشور، تداوم سطح تعهدات نظامی موردنیاز برای هژمونی آمریکا را به‌طور فزاینده‌ای دشوار خواهد کرد (Layne, 2011: 157). مدافعان سیاست انقباض‌گرایی^۳ معتقدند رویکرد ولخرجانه سابق منابع مالی را از اولویت‌های داخلی ضروری‌تر منحرف می‌کند و در بلندمدت اعتبار مالی آمریکا را بیش‌ازپیش تضعیف خواهد کرد. حامیان موازنه فراساحلی ادعا می‌کنند که این راهبرد منافع مالی گسترده‌تر و پایدارتری به همراه خواهد داشت؛ زیرا امکان‌گذار به یک ساختار نیروهای مسلح جمع‌وجورتر یا ساختار نظامی تعدیل‌شده^۴ را فراهم می‌کند (Posen, 2014: 151-156). نتیجه کلی چنین رویکردی، اقتصادی کردن راهبرد ایالات متحده و بهبود چشم‌انداز کشور برای دستیابی به شکوفایی پایدار و بودجه‌های متوازن خواهد بود.

۲-۲- حفظ هژمونی در مناطق حیاتی از نیروهای نیابتی

استدلال‌های موافقان موازنه فراساحلی مبتنی بر منطقی موسوم به کمتر یعنی بیشتر است؛ به این معنا که کاهش تعهدات و کنش‌گری ایالات متحده می‌تواند در واقع به امنیت و نفوذ بیشتر آن کشور با هزینه‌ای به مراتب کمتر منجر شود (Brands, 2015b: 1). جایی که موازنه‌گرایی فراساحلی از راهبرد کلان سنتی ایالات متحده فاصله می‌گیرد، در این باور نهفته است که حضور دائم نظامی ایالات متحده و ارائه تضمین‌های امنیتی و ائتلافی^۵ ضروری است و نه مناسب برای دستیابی به این هدف. بلکه آن‌ها استدلال می‌کنند که در شرایط عادی، ایالات متحده باید به بازیگران محلی برای مقابله با تهدیدات احتمالی در مناطق کلیدی اتکا کند و این بازیگران محلی را، در صورت لزوم، از طریق حمایت‌های سیاسی، اقتصادی یا کمک‌های غیرمستقیم نظامی (مانند فروش تسلیحات) تقویت نماید تا توازن قوا حفظ شود (Brands, 2015a: 13).

۲-۳- بازنگری در حمایت مالی و نظامی مجانی از متحدان

حامیان نظریه موازنه فراساحلی استدلال می‌کنند که راهبرد کلان سابق واشنگتن ذاتاً ناپایدار و

^۱. Multipolar World

^۲. Christopher Layne

^۳. Pro-Retrenchment

^۴. Trimmed-Down Force Structure

^۵. Alliance Guarantees

خودویران گر است؛ چرا که ایالات متحده را وادار می‌کند بارهایی نامتناسب بر دوش بکشد. در این رویکرد، ایالات متحده دیگر اجازه نخواهد داد که متحدان ثروتمند و توانمندش، هزینه دفاع و امنیت خود را نپردازند و سواری مجانی داشته باشند. از نگاه طرفداران موازنه فراساحلی، با محدود کردن مناطقی که ارتش آمریکا متعهد به دفاع از آنها است و واداشتن سایر کشورها به تحمل بار مسئولیت خودشان، منابعی که این کشور باید صرف دفاع کند کاهش می‌یابد. در نتیجه امکان سرمایه‌گذاری و مصرف داخلی بیشتر فراهم می‌شود و جان‌های کمتری از آمریکایی‌ها به خطر می‌افتد (Mearsheimer & Walt, 2016: 74).

۲-۴- کاهش نقش آفرینی مستقیم نظامی در مناطق حیاتی جهان

طرفداران موازنه فراساحلی در برخی موضوعات تاکتیکی مشخص، ممکن است با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، اما همگی بر این نکته اتفاق نظر دارند که این راهبرد مستلزم کاهش چشمگیر تعهدات دائمی و حضور نظامی ایالات متحده در خارج از کشور است. این رویکرد بر ایده‌ای استوار است که در نگاه نخست یک امر متناقض به نظر می‌رسد. ایده‌ای با این مضمون که عقب‌نشینی راهبردی در واقع نتایج امنیتی بهتری را با هزینه‌ای کمتر به دنبال خواهد داشت؛ یعنی در عرصه راهبرد کلان، کمتر در واقع بیشتر است^۱ (Brands, 2015). به روایت دیگر، برای حامیان انزواطلبی، ایالات متحده آن قدر امن است که نیازی به دغدغه در مورد موازنه قدرت در سایر نقاط جهان ندارد؛ در نتیجه نباید به‌جز تعاملات دیپلماتیک و اقتصادی، در امور نظامی نیم‌کره غربی یا اروپا دخالت کند (Tariq, 24 May 2024). در مجموع،

۲-۵- مبارزه با تروریسم با ردپای سبک به جای لشکر کشی

در ادامه منطق انقباض گرایانه طرفداران موازنه فراساحلی، آن‌ها به بحث تروریسم و اشاعه افراط‌گرایی به ویژه از نوع جهادگرایی اسلامی آن توجه می‌کنند. از نگاه حامیان، موازنه فراساحلی خطر تروریسم را کاهش می‌دهد (Mearsheimer and Walt, 2016: 74-75). آن‌ها استدلال می‌کنند حضور نظامی ایالات متحده در کشورهای مسلمان، عامل تحریک حملات جهادی بوده است. به‌طور مشخص نظریه پردازان موازنه فراساحلی در باب مقابله با تروریسم و تهدیدات ناشی از آن با استفاده از نیروی نظامی برای مقابله با تهدیدات مستقیم و بسیار خطرناک موافق‌اند؛ اما به‌شدت طرفدار رویکردهایی با «ردپای سبک» هستند. بدین معنا که به ابزارهایی مانند پهپادها و نیروهای ویژه توسل شود. در مجموع آن‌ها با مداخلات به صورت عملیات‌های طولانی مدت ضدشورش و ملت‌سازی همانند آنچه در عراق ۲۰۰۳ و افغانستان ۲۰۰۱ رخ داد، مخالف‌اند (Posen, 2014 & Walt, 2011).

۲-۶- جزیره‌گرایی در تعاملات اقتصادی

از نگاه حامیان موازنه فراساحلی، اینکه راهبرد برتری همزمان ادعا می‌کند که ایالات متحده در موقعیت هژمون قرار دارد و در عین حال به اقتصاد بین‌الملل وابسته است، از نظر منطقی ناسازگار است. در واقع، برخلاف دولت‌های دارای اقتصادهای کوچک‌تر، کشورهایی که بسیار بزرگ و قدرتمندند،

^۱. Less Will Actually Be More

^۲. Light Footprint Approaches

تعامل نسبتاً کمی با اقتصاد بین‌المللی دارند. راهبرد موازنه فراساحلی این واقعیت را به رسمیت می‌شناسد که ایالات متحده در عمل وابستگی اقتصادی چندانی به اقتصاد بین‌الملل ندارد. ایالات متحده از جایگاه مناسبی برای اتخاذ یک راهبرد کلان «جزیره‌گرا» برخوردار است؛ چرا که می‌تواند بازارهای صادراتی خود را متنوع کند (Layne, 1997: 114-115).

با توجه به بررسی مفهومی و نظری موازنه فراساحلی، در کلیت مقال حاضر به منظور آزمون فرضیه پژوهش تلاش بر آن است میزان تطبیق‌پذیری سیاست خاورمیانه‌ای دولت دونالد ترامپ با اصول این دکتترین مورد بررسی قرار بگیرد. سپس این مساله مورد کنکاش قرار می‌گیرد که چگونه دولت ترامپ مطابق با اصول دکتترین موازنه فراساحلی اتحادها و ائتلاف‌ها را در خاورمیانه ساماندهی کرده‌اند.

۳- خوانش سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ دکتترین در چارچوب موازنه فراساحلی

دونالد ترامپ با پیش بردن شعار «نخست آمریکا» به ریاست‌جمهوری رسید. او پس از ورود به کاخ سفید، بی‌اعتقادی خود را نسبت به چندجانبه‌گرایی و توافق‌های کنترل تسلیحات آشکار ساخت. در دوران ریاست‌جمهوری او، ایالات متحده از توافق اقلیمی پاریس و توافق تجاری مشارکت ترانس-پاسیفیک^۲ خارج شد و مشارکت خود را در پیمان نیروهای هسته‌ای میان‌برد^۳ و پیمان آسمان‌های باز^۴ لغو کرد. در راهبرد امنیت ملی دونالد ترامپ، از منظر اولویت‌های منطقه‌ای جایگاه نخست را به منطقه هند - اقیانوس آرام یا اندوپاسفیک^۵ اختصاص دارد که بر اساس آن تهدیدهای چین و کره شمالی برجسته‌سازی می‌شود. در رده دوم، اروپا و مبحث تهدیدات روسیه قرار دارد. خاورمیانه هم در رده سوم اولویت‌ها قرار دارد و تهدیدهایی چون ایران، داعش، القاعده را شامل می‌شود (The White House, 2017: 48-50).

دونالد ترامپ در یکی از پیچیده‌ترین وضعیت‌های خاورمیانه به کاخ سفید راه پیدا کرد. در این مقطع برخی از پژوهشگران مانند ریچارد هاس^۶ چشم‌انداز نسبتاً تاریکی از این منطقه ارائه دادند. هاس (۲۰۱۷) معتقد بود، منازعات درون‌دولتی و بین‌دولتی^۷ در خاورمیانه رو به افزایش رفته است. چالش‌های جدید ماهیتی مستقیم و غیرمستقیم دارند و بسیاری از مرزها عملاً اهمیت خود را از دست داده‌اند. ترکیبی غیرعادی از دولت‌های قدرتمند و ضعیف^۸ به‌وجود آمده شکل گرفته که به تشدید

^۱ Insular Grand Strategy: این مفهوم ریشه در این ایده دارد که یک قدرت بزرگ جغرافیایی (مثل ایالات متحده) که به‌طور طبیعی با اقیانوس‌ها یا موانع طبیعی از کانون‌های اصلی منازعه جهانی جداسافته می‌تواند امنیت خود را با حداقل مداخله مستقیم در سرزمین‌های دوردست تامین کند.

^۲ America First

^۳ Trans-Pacific Partnership

^۴ INF

^۵ Open Skies Treaty

^۶ Indo-Pacific

^۷ Richard Haass

^۸ Conflicts Within and Between States

^۹ Strong and Weak States

روابط خصمانه میان کنش‌گران منطقه‌ای، فروملی و بین‌المللی منجر شده است (Haass, 2017: 217). در واقع، دونالد ترامپ در هر دو دوره رسیدن به ریاست کاخ سفید با مجموعه‌ای پیچیده از مسائل و بحران‌ها در خاورمیانه مواجه بود. دولت ترامپ در مواجهه با مسائل کلید خاورمیانه همچون تعامل با ایران، اسرائیل، کشورهای عربی و تروریسم نسخه خاص خود را ارائه دارد که در ادامه مبحث حاضر به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود.

۳-۱- خروج از برجام، اتخاذ فشار حداکثری و تمرکز بر صلح از موضع قدرت

یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های سیاست خارجی ترامپ بعد از رسیدن به ریاست کاخ سفید تمرکز بر پرونده هسته‌ای ایران بود. ترامپ در تمامی مناظره‌های انتخاباتی خود به توافق برجام تاخت و از آن به عنوان یکی از بدترین توافقات تاریخ آمریکا یاد کرد (BBC News, 2018). او و دیگر محافظه‌کاران معتقد بودند که این توافق هیچ اقدامی برای مهار برنامه موشکی ایران و مقابله با دیگر جنبه‌های مشکل‌ساز سیاست خارجی ایران از جمله حمایت از گروه‌های نیابتی مانند حزب‌الله لبنان، حماس و حوثی‌های یمن، ارائه نمی‌دهد (Beck, 2019: 296). دولت ترامپ در می ۲۰۱۸ به طور رسمی از برجام خارج شد. همزمان با خروج یک‌جانبه آمریکا از برجام، دولت ترامپ سیاست موسوم به فشار حداکثری را در پیش گرفت. این سیاست با هدف افزایش تحریم‌های اقتصادی، انزوای دیپلماتیک ایران و محدود کردن برنامه‌های هسته‌ای و منطقه‌ای این کشور طراحی شد (U.S. Department of State, 2019).

پیاده‌سازی سیاست فشار حداکثری شامل بازگرداندن تحریم‌های اولیه علیه بخش نفت و بانک مرکزی ایران و تحریم‌های ثانویه علیه شرکت‌ها، بانک‌ها و نهادهای ثالثی بود که با ایران تعامل می‌کردند. مهم‌ترین اجزای اجرای سیاست فشار حداکثری، بازگرداندن تحریم‌های اقتصادی گسترده علیه ایران بود که بخش‌های کلیدی اقتصاد ایران مانند صادرات نفت، بانک‌ها، صنایع فلزات و فناوری را هدف قرار می‌داد (Nephew, 2017). رویکرد ترامپ در قبال برجام و تشدید فشار حداکثری را می‌توان منطبق با اصول دکترین موازنه فراساحلی ارزیابی کرد. سیاست‌های دولت ترامپ در خاورمیانه، نظیر خروج از توافق هسته‌ای ایران (برجام) از منظر رئالیسم به عنوان تلاشی برای حفظ هژمونی آمریکا در منطقه قابل تبیین است. ترامپ استدلال می‌کرد که توافق هسته‌ای ناکافی بوده و به دیگر فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده ایران از جمله حمایت از شبه‌نظامیان نیابتی^۱ و توسعه موشک‌های بالستیک پرداخته است. در نتیجه، او تحریم‌های اقتصادی را علیه ایران مجدداً اعمال کرد (Walt, 2018: 3-22). ترامپ بر اساس موازین دکترین موازنه فراساحلی همچنان به حفظ هژمونی آمریکا در خاورمیانه تمرکز داشت اما معتقد بود که توافق برجام و نفوذ ایران تهدیدی جدی برای تحقق این هدف است.

با وجود خروج ترامپ از برجام، ایران و پنج کشور باقی‌مانده در توافق هسته‌ای تلاش کردند تا برجام را حفظ کنند. اتحادیه اروپا سازوکار ویژه‌ای موسوم به اینستکس^۲ راه‌اندازی کرد تا راهی برای

^۱. Proxy Militias

^۲. Instex – Instrument in Support of Trade Exchanges

دور زدن تحریم‌های آمریکا بیاید (Poghosyan, 2022: 25-26). اما در میانه تلاش اروپا و دیگر اعضای برجام برای حفظ توافق هسته‌ای با ایران، ترور سردار قاسم سلیمانی در ۳ ژانویه ۲۰۲۰ عملاً فضا را بیش از هر زمان دیگری متشنج کرد و امیدها را برای کارایی توافق هسته‌ای به حداقل رساند. با ترور سردار سلیمانی، آمریکا در معرض خطر تشدید تنش‌ها با ایران و منطقه قرار گرفت. همزمان نیز ایران اعلام کرد به طور کامل از تعهدات خود در چارچوب توافق هسته‌ای خارج می‌شود (Byman, 2020). با ترور سردار سلیمانی، احتمال هرگونه گفت‌وگو و بازگشت به میز مذاکره حداقل تا پایان دور نخست ریاست جمهوری ترامپ از بین رفت.

ترامپ بعد از رسیدن به قدرت در آمریکا برای بار دوم، توافق درباره برنامه هسته‌ای ایران را در اولویت قرار داد. دونالد ترامپ در اقدامی جسورانه در اوایل مارس ۲۰۲۵ به رهبر ایران نامه نوشت و خواستار آغاز مذاکرات جدید هسته‌ای شد. پس از رد و بدل شدن پیام‌ها میان تهران و واشنگتن، مذاکرات غیرمستقیم ایران و آمریکا با میانجی‌گری عمان از آوریل ۲۰۲۵ آغاز شد که نخستین تماس مستقیم بین هیات‌های رسمی پس از خروج آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۸ بود. میان ایران و آمریکا از ۱۲ آوریل تا ۱۱ می ۲۰۲۵ چهار دور مذاکره میان نمایندگان دو کشور برگزار شد (Gambrell, 12 May 2025). در شرایطی که مقرر شده بود در ۱۵ ژوئن ۲۰۲۵ دور پنجم مذاکرات میان دو کشور برگزار شود، در ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ اسرائیل به ایران حمله کرد.

اسرائیل با بیش از ۲۰۰ جنگنده با حمله به حدود دهها هدف شامل تأسیسات هسته‌ای، موشکی و نظامی و از جمله ترور فرماندهان بلندپایه به ایران حمله کرد. در میانه حملات اسرائیل در ۲۲ ژوئن ۲۰۲۵ ایالات متحده آمریکا، طی عملیات چکش نیمه‌شب با جنگنده‌های B-2 و موشک‌های تاماهاوک سایت‌های فردو و تأسیسات اصفهان را با بمب‌های سنگرشکن ۳۰۰۰۰ پوندی (MOP) هدف قرار داد. این اولین اقدام نظامی آمریکا علیه برنامه هسته‌ای ایران در تاریخ بود (Slattery & et al, 23 June 2025).

هرچند حمله مشترک اسرائیل و آمریکا علیه ایران، فضای سیاسی مذاکرات را به سمت وضعیت بحرانی سوق داد و به طور مستقیم امکان ادامه گفت‌وگوها را سلب کرد اما مطابق با اصول موازنه فراساحلی ترامپ در سطح ابتدایی از ورود به جنگ فراگیر و درگیر شدن نظامیان این کشور در جنگ خودداری کرد. در سطح دوم، آمریکا مطابق با دکترین موازنه فراساحلی، بر توقف درگیری و طولانی نشدن جنگ برای کاهش هزینه‌ها تمرکز داشت. در وضعیت جدید نیز تمایل اولیه ترامپ، مذاکره بر سر یک توافق هسته‌ای با ایران خواهد بود. ترجیح دولت آمریکا در دوره دوم ریاست جمهوری ترامپ تشدید فشار تحریم‌ها و تلاش برای اعمال تحریم سخت بر خریداران نفت ایران است (Rynhold, 2025: 5).

۲-۳- کاهش هزینه‌های نظامی و تمرکز بر مشارکت فعال متحدان در تامین امنیت منطقه‌ای
بدیهی‌ترین و مهم‌ترین قاعده در سیاست خارجی دولت‌های اول و دوم ترامپ که در انطباق کامل با نظریه موازنه فراساحلی قرار دارد، تمرکز بر کاهش هزینه‌های نظامی و مداخله فراگیر نظامی در خاورمیانه است. دونالد ترامپ از همان ابتدای ورود به انتخابات ریاست جمهوری دور نخست (۲۰۱۶)

با صراحت تمام راهبرد اجماع بین‌المللی گرایانه‌ای که از زمان جنگ جهانی دوم بر سیاست خارجی آمریکا حاکم بود را مورد انتقاد جدی قرار داد. کلام و افکار سیاسی او بازتاب‌دهنده نگرشی ملی‌گرایانه و انزواطلبانه بود که در تضاد با نقش رهبری ایالات متحده و مسئولیت‌های جهانی آن در عصر جدید قرار داشت (Diamond and Collison, 2016). این رویکرد دقیقاً منطبق با هدف اصلی دکترین موازنه فراساحلی است که به شدت منطق راهبرد کلان سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد و سال‌های بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی زیر سوال می‌برد. این رویکرد در سیاست خاورمیانه‌ای دونالد ترامپ در دوران نخست و دوم ریاست‌جمهوری‌اش به شدت بازتاب داشته و واشنگتن را به سوی بازنگری در رویکرد مداخله نظامی در خاورمیانه سوق داده است.

در واقع از همان ابتدا دونالد ترامپ نشان داد که در قبال خاورمیانه قدرت نظامی اهمیت محوری دارد. با این حال، ترامپ مأموریت نظامی ایالات متحده در این منطقه را نه از دریچه «ثبات‌سازی» یا «ملت‌سازی»، بلکه صرفاً از منظر «مبارزه با تروریسم» تعریف کرد. همان‌طور که در یکی از سخنرانی‌های انتخاباتی‌اش اعلام کرد: «اگر رئیس‌جمهور شوم، دوران دولت‌سازی به پایان خواهد رسید» (Politico Staff, 2016). با این اوصاف، مطابق با دکترین موازنه فراساحلی، نگرانی ترامپ درباره گرفتار شدن در جنگ‌های بی‌پایان را نباید به عنوان تمایل کلی به پرهیز از استفاده از نیروی نظامی تحلیل کرد. بر خلاف این موضع، اگر نیروها، شهروندان یا قلمرو آمریکا به طور مستقیم تهدید شوند، انزواگرایان جنگ‌طلب همانند ترامپ آماده‌اند از نیروی عظیم ارتش آمریکا برای حفاظت از آن‌ها و ایجاد بازدارندگی استفاده کنند (Rynhold, 2025: 2-4).

در مجموع در دوران نخست زمامداری ترامپ، در حالی که نسبت به فروش تجهیزات نظامی به کشورهای خلیج فارس رغبت اساسی داشت، اما همواره با گسترش تعهدات امنیتی آمریکا مخالف بود. دونالد ترامپ در دوره دوم ریاست‌جمهوری‌اش نیز همانند چهار سال نخست (۲۰۱۷-۲۰۲۱) به دو اصل کلیدی استراتژی امنیت ملی خود متعهد ماند. نخست، پرهیز از عملیات نظامی طولانی‌مدت در خارج از کشور و دوم، ضرورت مشارکت فعال متحدان در حفظ امنیت و موازنه قوا در خاورمیانه. دونالد ترامپ از نظر شخصی هیچ‌گونه تمایلی به عملیات‌های نظامی طولانی‌مدت در خارج از کشور ندارد. ترامپ در نطق تحلیف دوره دوم خود اعلام کرد: «ما موفقیت خود را نه فقط با نبردهایی که می‌بریم، بلکه با جنگ‌هایی که پایان می‌دهیم و شاید مهم‌تر از همه، با جنگ‌هایی که اصلاً واردشان نمی‌شویم، خواهیم سنجید» (Trump, 20 January 2025).

در مجموع، مطابق با دکترین موازنه فراساحلی تمرکز ترامپ بر دوری‌گزینی از کاهش احتمال مداخله و هزینه نظامی برای ایالات متحده آمریکا بوده است. ترامپ و ونس، معاون‌اش به نتایج مذاکره‌ای که از تعهدات طولانی‌مدت نظامی آمریکا بکاهد، باور عمیقی دارند. آن‌ها قاعده ساده

¹. Internationalist Consensus

². Isolationist

³. Stabilization

⁴. Nation-Building

⁵. Belligerent Isolationists

کاهش سطح تنش‌ها و پایان درگیری‌ها را به منظور کاهش هزینه‌های آمریکا را محور اصلی برنامه سیاست خارجی خود در خاورمیانه قرار دادند اما این اصل به معنای خروج (عقب‌نشینی) از این منطقه و ایفای نقش منفعل نیست.

۳-۳- تمرکز بر پیشبرد صلح ابراهیم

با این وجود، یکی از بزرگ‌ترین طرح‌های سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ، کلید زدن ایجاد ائتلاف بزرگ میان اعراب با اسرائیل از طریق امضای یک توافق‌نامه صلح بود. توافق‌نامه ابراهیم^۱ (ابراهم) برآیند اتحاد برخی از کشورهای عربی با اسرائیل به عنوان قدرت برتر تحت حمایت آمریکا بود. در ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰ اسرائیل به‌طور جداگانه با امارات متحده عربی (UAE) و بحرین توافق‌نامه صلح امضا کرد. همچنین یک توافق‌نامه سه‌جانبه تحت عنوان «توافق‌نامه‌های ابراهیم» میان این سه کشور به امضا رسید. این توافق‌نامه بر اجرای مفاد بیانیه مشترک ایالات متحده، امارات و اسرائیل در مورخ ۱۳ آگوست ۲۰۲۰ تأکید مجدد داشت. این توافق‌نامه‌ها با میانجی‌گری رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، دونالد ترامپ و داماد او، جرد کوشنر^۲ حاصل شد. مطابق این توافق، امارات متحده عربی و اسرائیل بر سر برقراری روابط رسمی دیپلماتیک بر مبنای رژیم حقوقی بین‌المللی موجود به توافق رسیدند (U.S. Presidential Office, 2020).

امارات و بحرین به ترتیب سومین و چهارمین کشورهای عربی تبدیل شدند که پس از مصر و اردن رسماً اسرائیل را به رسمیت شناختند.^۳ بعد از کلید خوردن و اجرایی شدن صلح ابراهیم، دو برداشت کلان در باب توافق مطرح شد. نخست اینکه دونالد ترامپ با انگیزه‌های مذهبی در پی ایجاد میراثی تاریخی بوده است. دوم آن که ایالات متحده، شریک راهبردی‌اش اسرائیل و کشورهای هم‌سوی منطقه به دنبال تشکیل جبهه‌ای مشترک علیه دشمن مشترک خود، ایران هستند (Umar, 2020).

بدون تردید توافق‌نامه‌های ابراهیم که به عادی‌سازی در روابط دیپلماتیک میان اسرائیل و کشورهای امارات متحده عربی، بحرین، مراکش و سودان منجر شد، مهم‌ترین میراث و دستاورد سیاست خارجی دولت اول ترامپ بود. دولت جو بایدن طی ۴ سال حکمرانی بر کاخ سفید در توسعه و پیشبرد این توافق موفق نبود اما به نظر می‌رسد دولت دوم ترامپ پس از رسیدگی به مسائلی همچون جنگ غزه و جنگ ایران با اسرائیل، بر حصول توافق مشابه میان عربستان سعودی و اسرائیل متمرکز خواهد شد. صلح ابراهیم نیز یکی از نمونه‌های اصلی حرکت سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ در چارچوب استراتژی موازنه فراساحلی است. بدین معنا که آمریکا به منظور حفظ موازنه قوا و مقابله با تهدیدات مشترک، نیروهای نیابتی و متحدان خود را به سوی ائتلاف و اتحاد سوق می‌دهد.

۳-۴- مبارزه با تروریسم بر ضربات کشنده و همکاری با رژیم‌های غیردموکراتیک

ترامپ اسلام را دیکتاتور خطرناک‌ترین تهدید برای امنیت شهروندان آمریکا می‌داند. دولت ترامپ

^۱ The Abraham Accord (U.S. Presidential Office, 2020)

^۲ Jared Kushner

^۳ در ادامه کشورهای مراکش و سودان نیز به صلح ابراهیم پیوستند.

اسلام‌گرایی^۱ یا تروریسم اسلامی^۲ را مهمترین تهدید فراملی پیش روی آمریکا توصیف می‌کند (Politico Staff, 2016). ترامپ در نگاهی ساده‌باورانه ریشه مشکل را در خود دین اسلام می‌بیند. این رویکرد دقیقاً بر خلاف باور روسای جمهور سابق یعنی جورج بوش و باراک اوباما بود اعتقاد داشتند، کمبود حکمرانی خوب و آزادی سیاسی علت اصلی ظهور جهادگرایی است، نه خود دین اسلام. همین تشخیص متفاوت رویکرد متفاوتی را در روش درمان یا راه‌حل مقابله به همراه داشت. بوش و اوباما خواهان اصلاحات سیاسی در جهان عرب بودند اما ترامپ و مشاوران امنیتی‌اش حمایت بی‌قید و شرط از حکومت‌های خودکامه عرب که وعده اصلاح دینی برای توقف خشونت جهادی داده بودند را در پیش گرفتند (McCants, 11 November 2016).

حتی ترامپ به شکلی نسبتاً منسجم، نسبت به تصمیم ایالات متحده مبنی بر عدم جلوگیری یا حتی حمایت فعالانه از سقوط دیکتاتورهای باسابقه‌ای چون حسنی مبارک در مصر و معمر قذافی در لیبی طی تحولات موسوم به بهار عربی در سال‌های بعد از ۲۰۱۱ ابراز تأسف کرد. او ضمن تمجید از چهره‌های اقتدارگرا تأکید می‌کرد، ایالات متحده نباید درباره آزادی‌های مدنی^۳ به رژیم‌های خاورمیانه درس اخلاق بدهد، بلکه باید کارآمدی آنان در سرکوب «تروریسم» را معیار ارزیابی قرار دهد (Weinstein, 2015). این رویکرد ترامپ به وضوح ماهیتی واقع‌گرایانه دارد و نوعی بازبینی در اصول بین‌المللی‌گرایی لیبرال است. این رویه با اصول اساسی مورد تأکید طرفداران دکترین موازنه فراساحلی نیز کاملاً منطبق است. چرا که آن‌ها، مداخلات به صورت عملیات‌های طولانی‌مدت ضدشورش و ملت‌سازی همانند آنچه در عراق (۲۰۰۳) و افغانستان (۲۰۰۱) رخ داد، مخالف‌اند. همچنین، او بر مبارزه با تروریسم را مقدم و ارجح بر دموکراتیک بودن نظامی‌های سیاسی در خاورمیانه می‌داند.

با تمام این اوصاف، مهم‌ترین چالش و مساله پیش‌رو برای دونالد ترامپ در ابتدای رسیدن به قدرت در کاخ سفید، مبارزه با خلافت خودخوانده دولت اسلامی عراق و شام (داعش) تحت رهبری ابوبکر البغدادی بود. ترامپ در حالی قدرت را به دست گرفت که عملیات نظامی گسترده‌ای برای بازپس‌گیری آخرین موصل به عنوان آخرین پایگاه مهم داعش در عراق در جریان بود. تیم ترامپ گام‌های اولیه‌ای برای تقویت شرکای عراقی، تقویت ائتلاف ضد داعش^۴ و ایجاد زمینه برای مأموریت نظامی بلندمدت پس از شکست داعش برداشت؛ اقدامی که با توصیه‌های مرکز پیشرفت آمریکا^۵ هم‌راستا بود (Rosenberg, 2017). هر چند سیاست دولت ترامپ در روزهای ابتدایی تشدید حملات نظامی علیه گروه‌های جهادی - تروریستی بود اما این رویکرد به معنای مداخله گسترده نظامی نبود. دولت ترامپ در مبارزه با داعش رویکردی منطبق با چارچوب دکترین موازنه فراساحلی را مطرح و

^۱ Islamism

^۲ Islamic Terrorism

^۳ Civil Liberties

^۴ Bolster The Anti-Islamic State Coalition

^۵ Center for American Progress – Cap

در عرصه میدانی نیز اجرایی کرد. ترامپ در حوزه نظامی مبارزه با تروریسم به رویکردی کشنده ولی با «ردپای سبک» یا محدود^۱ با تأکید بر حملات هدفمند پهبادی^۲ و عملیات‌های ویژه نیروهای مخصوص^۳ را اجرایی کرد. این تاکتیک دقیقاً با هدف حامیان موازنه فراساحلی انطباق دارد. به‌طور مشخص نظریه پردازان موازنه فراساحلی در باب مقابله با تروریسم و تهدیدات ناشی از آن با استفاده از نیروی نظامی برای مقابله با تهدیدات مستقیم و بسیار خطرناک موافق‌اند؛ اما به‌شدت طرفدار رویکردهایی با «ردپای سبک» هستند. بدین معنا که به ابزارهایی مانند پهبادها و نیروهای ویژه توسل و از شرکای منطقه‌ای برای مهار اسلام رادیکال بهره گرفته شود.

۳-۵- حمایت حداکثری از اسرائیل و طرح معامله قرن برای حل مساله فلسطین

ترامپ از همان ابتدای شرکت در کارزار رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری نگرشی کاملاً متفاوت و رادیکال را نسبت به مساله فلسطین از خود نشان داد. او اسرائیل را «دوست بزرگ آمریکا و تنها دموکراسی واقعی در خاورمیانه» توصیف کرد و بارها مدعی شد که روسای جمهور پیشین به اندازه کافی از اسرائیل حمایت نکرده‌اند. او توان نظامی اسرائیل را دارایی‌ای ارزشمند برای سیاست امنیتی آمریکا تلقی می‌کرد (Pagliarulo, 3 Jan 2017). بعد از روی کار آمدن ترامپ در ژانویه ۲۰۱۷ روابط خدشه‌دار شده دولت باراک اوباما با اسرائیل به سرعت ترمیم شد و روابط به گستره پیشین خود بازگشت. اسرائیل از جمله بازیگران خاورمیانه بود که بیشترین رضایت را از روی کار آمدن ترامپ داشت. علاوه بر خروج از برجام که نتانیاهو آن را اشتباهی تاریخی می‌دانست، ترامپ در دسامبر ۲۰۱۷ سفارت آمریکا را از تل‌آویو به اورشلیم منتقل کرد. این تصمیم ترامپ نگرانی‌های جامعه بین‌الملل را نادیده گرفت. اکثریت قاطع جهان با این اقدام مخالفت کردند؛ به طوری که ۱۲۸ کشور در سازمان ملل متحد علیه این تصمیم رأی دادند (Nawaz et al, 2024: 179).

ترامپ در دور نخست نخست ریاست جمهوری‌اش سیاست طرفدار اسرائیل را اتخاذ کرد. او بعد از اقدامات حمایت اولیه، یک تروئیکایه رهبری دامادش، جرد کوشنر توسعه‌گر املاک، جیسون گرینبلت وکیل و کارمند قدیمی سازمان ترامپ و دیوید فریدمن سفیر آمریکا در اسرائیل تشکیل داد (Siddiqui & Upadhyay, 2019). در نهایت تروئیکای ایجاد شده از سوی ترامپ طرح موسوم به «معامله قرن»^۴ را ارائه کرد. در ژانویه ۲۰۲۰ ترامپ از طرح دیرینه‌اش برای خاورمیانه با عنوان «صلح برای شکوفایی»^۵ رونمایی کرد. این طرح به دلیل هدف‌گذاری‌اش برای حل یکی از کهن‌ترین و

^۱. Light Footprint

^۲. Targeted Drone Strikes

^۳. Special Operations Raids

^۴. Pro-Israel Policy

^۵. Troika: گروهی متشکل از سه نفر یا سه نهاد

^۶. Jason Greenblatt

^۷. Deal of The Century

^۸. Peace to Prosperity

مناقشه برانگیزترین مسائل جهانی، یعنی مسئله فلسطین و اسرائیل، از طریق راه‌حل دو کشوری به معامله قرن نیز شهرت یافت. اسرائیل از این طرح استقبال کرد، اما فلسطین به شدت آن را رد کرد (Bowen, 2020).

این طرح که در ۸ ژانویه ۲۰۲۰ مطرح شد، در ظاهر امر عمدتاً با هدف ترویج صلح و امنیت به‌ویژه برای فلسطین ارائه شد. بر اساس مفاد آن، بیت‌المقدس به عنوان پایتخت یکپارچه اسرائیل باقی خواهد ماند و بخش شرقی آن در صورتی به پایتخت فلسطین تبدیل خواهد شد که شرایط تشکیل دولت مستقل فلسطینی محقق گردد. با تحقق صلح، پیشرفت اقتصادی نیز از طریق سرمایه‌گذاری و ایجاد فرصت‌های شغلی ممکن خواهد شد که در نهایت به شکل‌گیری فضایی سیاسی سالم‌تر منجر خواهد شد (Bowen, 2020). با این وجود، طرح معامله قرن ترامپ بیش از آن که در عرصه میدانی مورد توجه قرار گیرد، در نتیجه مخالفت‌های داخلی و خارجی از همان ابتدا با ناکامی مواجه شد. در همان سال ۲۰۲۰ دموکرات‌ها این طرح را مورد انتقاد قرار داده و آن را یک‌جانبه ارزیابی کردند؛ زیرا به‌وضوح حق تعیین سرنوشت فلسطینی‌ها را نقض می‌کرد. همچنین، رهبران کشورهای مسلمان، از جمله سازمان همکاری اسلامی^۱ و اتحادیه عرب^۲ نیز طرح پیشنهادی آمریکا در خصوص منازعه اسرائیل-فلسطین به‌صراحت رد کردند (Kilani, 2020).

بنابراین نخستین تلاش دونالد ترامپ برای حل مساله فلسطین با اسرائیل با ناکامی بزرگ مواجه شد. اما این تلاش ترامپ به وضوح با یکی از اصول اساسی و شاید مهم‌ترین قاعده دکترین موازنه فراساحلی هم‌خوانی و انطباق داشت. هر چند طرح ترامپ یک‌جانبه و مطابق با خواست سران اسرائیل طرح شده بود اما هدف غایی آن این بود که از هزینه‌های سرسام‌آور مالی، نظامی و دیپلماتیک حمایت آمریکا از تل‌آویو بکاهد. ترامپ امیدوار بود با جلب حمایت کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس از معامله قرن، زمینه را برای حل بلندمدت بحران فلسطین ایجاد کند. این موضوع در نگاه او و مشاورانش بدین معنا بود که سطحی از ثبات و امنیت در خاورمیانه برقرار می‌شود و در بطن آن دیگر مساله فلسطین همانند سابق در مقام ابرمنازعه نخواهد بود. برآیند چنین رخدادی نیز کاهش سطح هزینه‌های واشنگتن خواهد بود.

۴- الزامات امنیتی، دیپلماتیک و نظامی سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ برای ایران

سیاست خاورمیانه‌ای دولت دونالد ترامپ پیرامون بازیگران، مسائل و تحولات خاورمیانه در دو دوره زمانی ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ و بعد از ژانویه ۲۰۲۵ در درون خود یک سری الزامات امنیتی، دیپلماتیک و نظامی را به همراه دارد که مهم‌ترین آن‌ها را در موارد ذیل قابل ارائه هستند:

نخست؛ ترامپ در قبال برنامه هسته‌ای ایران، امضای توافق جدید را به صورت بنیادین در ذهن دارد. در ظاهر امر نیز توقف غنی‌سازی از سوی جمهوری اسلامی ایران را مطالبه کرده است. او برای تحقق هدف خود مبنی بر حل پرونده هسته‌ای ایران نشان داده از ابزارهایی همانند فشار حداکثری و حملات

¹. Organization of Islamic Cooperation – Oic

². Arab League – AL

محدود نظامی به تاسیسات اتمی بهره می‌گیرد. اما گزاره قطعی این است که دولت ترامپ به هیچ عنوان خواهان ورود به جنگ فراگیر با ایران نیست. این رویکرد ترامپ به معنای وارد کردن حداکثر فشار و ضربه به ایران با کمترین هزینه نظامی و مالی ممکن بر اساس نظریه موازنه فراساحلی است. بنابراین، تداوم روند کنونی می‌تواند به صورت روزافزون فشار تحریم‌ها را افزایش داده و مشکلات اقتصادی و معیشتی را در داخل بیشتر کند. این روند، ضرورت مذاکره مستقیم با دولت ترامپ و گام برداشتن به سوی امضای یک توافق جامع مطابق با منافع ملی را ضروری می‌سازد.

دوم؛ رویکرد ترامپ در ارتباط با کاهش مداخله نظامی و پرهیز از دولت-ملت‌سازی در خاورمیانه، به شکل ذاتی برای ایران ایجابی و مثبت است؛ چرا که هر گونه احتمال لشکرکشی و وقوع جنگ بزرگ میان دو طرف را سلب می‌کند. اما به موازات این رویکرد، ائتلاف‌های امنیتی با حمایت آمریکا میان بازیگران منطقه‌ای تقویت می‌شود. در این بین گرایش اعراب به همکاری امنیتی با اسرائیل تحت حمایت مستقیم دولت آمریکا، می‌تواند تهدیدی برای نفوذ منطقه‌ای ایران باشد. بنابراین ضروری است که تهران اقدامات لازم دیپلماتیک را برای ممانعت از اتحاد عربی - عبری در پیش بگیرد.

سوم؛ برنامه ترامپ برای تقویت و گسترش صلح ابراهیم در خاورمیانه می‌تواند مهم‌ترین تهدید برای نفوذ منطقه‌ای ایران باشد. دولت آمریکا با تمرکز بر اضافه شدن عربستان به صلح ابراهیم بر انزوای هر چه بیشتر تهران در منطقه متمرکز شده است. همراهی شدن کشورهای عربی با پژوه صلح ابراهیم نیز به شکل جوهری در تضاد با سیاست‌های منطقه‌ای ایران قرار دارد. در راستای کم‌اثر کردن توافقات صلح ابراهیم، ضروری است ایران نیز تقویت و گسترش همکاری‌ها را با کشورهای عرب منطقه در دستور کار قرار دهد و برای عدم گسترش آن در منطقه در میان مدت و بلندمدت برنامه داشته باشد.

چهارم؛ رویکرد دولت ترامپ برای وارد کردن ضربات کشنده اما محدود به گروه‌های تحت عنوان تروریسم، با توجه به این که نیروهای متحد ایران در منطقه همانند حشدالشعبی عراق و حزب‌الله لبنان را شامل می‌شود، می‌تواند تهدیدی برای تهران تلقی شود. حمایت ترامپ از سیاست ترور رهبران و حمله به مراکز قدرت استراتژیک نیروهای متحد ایران در منطقه، در بلندمدت می‌تواند نفوذ منطقه‌ای ایران را به شدت کاهش دهد. در وضعیت کنونی و با توجه به پیچیدگی معادلات به نظر می‌رسد تلاش ایران برای توافق منطقه‌ای با آمریکا می‌تواند زمینه‌ساز حفظ نیروهای تحت‌الحمايه‌اش در منطقه باشد.

پنجم؛ رویکرد ترامپ در قبال مساله فلسطین نیز در تقابل حداکثری با سیاست‌های ایران قرار دارد. حمایت یکجانبه ترامپ از اسرائیل و سیاست‌های نتانیاهو در قبال فلسطین و منطقه، در عمل هر گونه راه‌حل صلح‌آمیز برای صلح را خدشه‌دار کرده است. همچنین، ترامپ بر تضعیف نیروهای فلسطینی مورد حمایت ایران متمرکز است. این رویکرد ضرورت بازنگری در سیاست‌های ایران نسبت به نوع همکاری و حمایت از گروه‌های فلسطینی را دو چندان کرده است.

نتیجه‌گیری

از ابتدای پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی بودیم که راهبرد موازنه فراساحلی چه تاثیری بر سیاست خاورمیانه دولت دونالد ترامپ داشته و چه الزاماتی را برای سیاست منطقه‌ای ایران ایجاد کرده است؟ در راستای پرداختن به این پرسش کلیدی و آزمون فرضیه پژوهش این یافته حاصل شد که دونالد ترامپ، به عنوان چهل و پنجمین رئیس‌جمهور ایالات متحده با انتقاد از روسای جمهور سابق، با طرح شعار اول آمریکا دیپلماسی سنتی را کنار گذاشت. او با طرح این شعار که منافع ایالات متحده در اولویت مطلق قرار داد، نخستین مجری پیاده‌سازی دکترین موازنه فراساحلی شد. ترامپ با انجام اقدامات و تصمیماتی جسورانه و غیرمنتظره همانند به رسمیت شناختن بیت المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل، خروج از توافق هسته‌ای ایران، کاهش حضور نظامی و خروج نیروها از مناطق جنگی، اجرای طرح صلح ابراهیم برای عادی‌سازی روابط میان برخی کشورهای عربی و اسرائیل و مبارزه با تروریسم در قالب بهره‌گیری از نیروهای نیابتی و وارد کردن ضربات کشنده و محدود، نظم و موازنه قوا در خاورمیانه را دگرگون کرد.

در دوره نخست، ترامپ مسیر سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا را به طور قابل توجهی تغییر داد. یکی از تصمیمات برجسته او خروج یک‌جانبه او در ۲۰۱۸ از برنامه جامع اقدام مشترک هسته‌ای (برجام) بود؛ توافق هسته‌ای برجسته‌ای که در ۲۰۱۵ با دقت توسط آمریکا، کشورهای ۵+۱ شامل بریتانیا، فرانسه، روسیه، چین، آلمان و ایران مذاکره و تایید شده بود. بازگردان تحریم‌های حداکثری و در پیش گرفتن سیاست فشار حداکثری مجدد علیه ایران تأثیر قابل توجهی بر تهران داشت. همچنین، ترامپ مطابق با اصول نظریه موازنه فراساحلی، در دوره نخست ترامپ، ایالات متحده از نقش سنتی خود به عنوان میانجی بی‌طرف در منازعه اسرائیل و فلسطین عبور کرد. دولت او موضعی به وضوح طرفدار اسرائیل را اتخاذ کرد که به طور چشمگیری رویه دخالت آمریکا در منطقه را بازتعریف کرد. انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به اورشلیم در ۲۰۱۸ لحظه‌ای تاریخی بود که تایید قاطع ادعاهای اسرائیل بر این شهر محل منازعه را نشان می‌داد و فاصله آشکار از دهه‌ها سیاست آمریکا را نمایان می‌کرد. ابتکار صلح ترامپ تحت عنوان «توافق قرن» نیز دیگر نمونه این رویکرد جدید بود. این طرح نیز به طور عمده در راستای منافع اسرائیل طراحی شد.

در راستای اجرای ایجاد ائتلاف میان متحدان منطقه‌ای به عنوان یک از اصول موازنه فراساحلی، ترامپ میانجی‌گری موفقیت‌آمیزی در توافقات ابراهیم (۲۰۲۰) داشت. این توافق تاریخی روابط دیپلماتیک بین اسرائیل و چهار کشور عربی شامل امارات متحده عربی (UAE)، بحرین، سودان و مراکش را عادی کرد. در سطحی دیگر، مطابق با دکترین موازنه فراساحلی، دیپلماسی ترامپ در خاورمیانه به شدت از نقش سنتی آمریکا به عنوان میانجی بی‌طرف و صادق فاصله گرفت. برخلاف دولت‌های قبلی، دولت او رویکردی جسورانه و حزبی اتخاذ کرد. بدون در نظر گرفتن ملاحظات همیشگی با اسرائیل و کشورهای کلیدی خلیج فارس همسو شد. با اولویت دادن به ابتکارات جسورانه و پیش‌تر تابو، آمریکا تحت رهبری ترامپ هنجارهای طولانی مدت را مختل و نظم منطقه‌ای خاورمیانه را بازتعریف کرد.

در چهار سال دوم نیز ترامپ با محدودیت‌های جدی برای حل و فصل منازعات دیرینه خاورمیانه مواجه است. او به جای تلاش برای حل همه مسائل، احتمالاً تمرکز خود را بر ترمیم روابط با متحدان کلیدی ایالات متحده - عربستان سعودی و اسرائیل و اعمال فشار بر ایران برای دستیابی به مذاکرات مطلوب معطوف خواهد کرد. اگرچه اشتیاق ترامپ برای ورود دوباره به دیپلماسی خاورمیانه آشکار است، اما اینکه آیا این تلاش‌ها به موفقیت‌های ملموس منجر خواهد شد یا خیر، همچنان نامعلوم است. اغلب رهبران منطقه - به استثنای ایران - از بازگشت ترامپ به کاخ سفید استقبال کرده‌اند؛ امری که می‌تواند مسیر هماهنگی دیپلماتیک را در مقایسه با دوره بایدن هموارتر سازد. اجرای دکترین موازنه فراساحلی توسط دولت ترامپ بیش از آن که برای ایران فرصت باشد، همراه با تهدیدهای فرآینده است. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد اجرای این دکترین، فارغ از موضوع احتمال حمله نظامی فراگیر و وقوع جنگ بزرگ، برای تهران هزینه‌های گزاف اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک را به همراه داشته است. توافقی با ترامپ نیز بر خلاف آن‌چه که به نظر می‌رسد چندان آسان به نظر نمی‌رسد. چرا که او به صلح از موضع قدرت باور دارد که مطابق با آن کم‌ترین امتیاز دادن با گرفتن بیشترین امتیاز مدنظر است.

English References

1. Abediny Koshkuieh, H., Masoudnia, H., & Goodarzi, M. (2024). Analyzing Factors Affecting Trump's Foreign Policy against Iran: Lessons for Iran. *International Studies Journal (ISJ)*, 20(4), 219-244. doi: 10.22034/isj.2024.404537.2035 (In Persian)
2. Ahmed, M., Ozair, M., & Khan, I. (2021). President Trump's foreign policy towards the Middle East (2016-20): A critical. *Pakistan Journal of American Studies*, 39(1).
3. BBC News. (2018, May 8). *US President Donald Trump announces withdrawal from Iran nuclear deal*. <https://www.bbc.com/news/world-us-canada-44045957>
4. Bowen, J. (2020, January 29). *Trump's Middle East peace plan: 'Deal of the century' is huge gamble*. BBC News. <https://www.bbc.com/news/world-middle-east-51263815>
5. Beck, M. (2019). US Middle East policy shift: Trump's administration divergency. *RUDN Journal of Public Administration*, 6(4), 296-311. <https://doi.org/10.22363/2312-8313-2019-6-4-296-311>
6. Brands, H. (2015). Fools rush out? The flawed logic of offshore balancing. *The Washington Quarterly*, 38(2), 7-28. <https://doi.org/10.1080/0163660X.2015.1064705>
7. Brands, H. (2015a). *The limits of offshore balancing*. U.S. Army War College Press.
8. Brands, H. (2015b). Retrenchment chic: The dangers of offshore balancing. *Foreign Policy Research Institute*. <https://www.fpri.org/article/2015/08/retrenchment-chic-the-dangers-of-offshore-balancing/>

9. Byman, D. L. (2020, January 6). *Trump's reckless Middle East policy has brought the US to the brink of war*. Brookings Institution. <https://www.brookings.edu/articles/trumps-reckless-middle-east-policy-has-brought-the-us-to-the-brink-of-war/>
10. Diamond, J., & Collinson, S. (2016, April 27). *Donald Trump's foreign policy: 'America first'*. CNN. <https://edition.cnn.com/2016/04/27/politics/donald-trump-foreign-policy-speech/>
11. Gambrell, J. (2025, May 11). *Iran and US conclude fourth round of nuclear talks*. Associated Press. <https://apnews.com/article/iran-us-nuclear-talks-oman-mideast-tensions-trump-1b47c24a5f97e20bfebbc34ad8047e90>
12. Haass, R. N. (2017). *A world in disarray: American foreign policy and the crisis of the old order*. Penguin Press.
13. Ikenberry, G. J. (2001). *After victory: Institutions, strategic restraint, and the rebuilding of order after major wars*. Princeton University Press.
14. Kagan, R. (2012). *The world America made*. Vintage.
15. Kilani, A., Alawieh, M. A., Mussaui-Ulianishcheva, E. V., & Ulyanishcheva, L. V. (2020). Peace to Prosperity Plan as a one State Solution. *Journal of Politics and Law*, 13(2), 94–100. <https://doi.org/10.5539/jpl.v13n2p94>
16. Kolasi, K. (2019). Offshore balancing. In S. Romaniuk, M. Thapa, & P. Marton (Eds.), *The Palgrave encyclopedia of global security studies* (pp. 1061–1063). Palgrave Macmillan. https://doi.org/10.1007/978-3-319-74336-3_568-1
17. Layne, C. (1997). From preponderance to offshore balancing: America's future grand strategy. *International Security*, 22(1), 86–124.
18. Layne, C. (2002). Offshore balancing revisited. *The Washington Quarterly*, 25(2), 233–248. <https://doi.org/10.1162/01636600252820252>
19. Layne, C. (2011). The unipolar exit: Beyond the Pax Americana. *Cambridge Review of International Affairs*, 24(2), 149–164. <https://doi.org/10.1080/09557571.2011.558491>
20. Manning, R. A., & Wilson, P. A. (2021). *Offshore balancing strategy can correct America's Middle East approach*. The National Interest. <https://nationalinterest.org/feature/offshore-balancing-strategy-can-correct-america%E2%80%99s-middle-east-approach-178870>
21. McCants, W. (2016, November 11). *Trump's misdiagnosis of the jihadist threat*. Brookings Institution. <https://www.brookings.edu/articles/trumps-misdiagnosis-of-the-jihadist-threat/>
22. Mearsheimer, J. J., & Walt, S. M. (2016). The case for offshore balancing: A superior U.S. grand strategy. *Foreign Affairs*, 95(4), 70–83.

- <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2016-06-13/case-offshore-balancing>
23. Nam-sik, I. (2024, December 23). *U.S. Middle East policy under the second Trump administration* (IF2024-13E).
 24. Nawaz, A., Imran, M., Amanullah, A., Riaz, M., Urooj, S., & Ali, Z. (2024). The US role in Middle Eastern region under President Trump administration. *Migration Letters*, 21(S10), 165–176. <https://migrationletters.com/index.php/ml/article/view/10456>
 25. Nephew, R. (2017). *The art of sanctions: A view from the field*. Columbia University Press.
 26. Pagliarulo, D. (2017, January 3). *Donald Trump, the Middle East, and American foreign policy*. E-International Relations. <https://www.e-ir.info/2017/01/03/donald-trump-the-middle-east-and-american-foreign-policy/>
 27. Pillar, P., Bacevich, A., Sheline, A., & Parsi, T. (2020). *A new U.S. paradigm for the Middle East: Ending America's misguided policy of domination* (Quincy Paper No. 2). Quincy Institute for Responsible Statecraft.
 28. Politico Staff. (2016). *Full text: Donald Trump's speech on fighting terrorism*. Politico.
 29. Posen, B. R. (2014). *Restraint: A new foundation for U.S. grand strategy*. Cornell University Press. <https://doi.org/10.7591/9780801470875>
 30. Rosenberg, E. (2017, September 1). *The U.S. military has ISIS on the run, but victory won't be easy*. *Time*. <https://time.com/4926525/stephen-townsend-isis-operation-inherent-resolve-mosul/>
 31. Rumley, G., & Groeling, C. (2025, June 11). *The emerging Trump doctrine in the Middle East*. The Washington Institute for Near East Policy. <https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/emerging-trump-doctrine-middle-east>
 32. Rynhold, J. (2025). The second Trump administration: Foreign policy, the Middle East, and Israel. *Israel Journal of Foreign Affairs*. Advance online publication. <https://doi.org/10.1080/23739770.2024.2451481>
 33. Siddiqui, F. R., & Upadhyay, D. K. (2019, March 11). *Warsaw Middle East Conference and US ties with Europe and Arab world*. Indian Council of World Affairs. <https://icwa.in/pdfs/IB/2014/WarsawMiddleEastIB11032019.pdf>
 34. Slattery, G., Cornwell, A., & Hafezi, P. (2025, June 23). *Trump announces Israel-Iran ceasefire*. Reuters. <https://www.reuters.com/world/middle-east/trump-announces-israel-iran-ceasefire-2025-06-23>
 35. Trump, D. J. (2025, January 20). *Inaugural address*. The White House. <https://www.whitehouse.gov/briefing-room/speeches-remarks/2025/01/20/inaugural->

address/

36. U.S. Department of State, Office of the Spokesperson. (2019, April 4). *Maximum pressure campaign on the regime in Iran: Fact sheet*. <https://2017-2021.state.gov/maximum-pressure-campaign-on-the-regime-in-iran/>
37. United States and United Arab Emirates. (2020, September 15). *Abraham Accords peace agreement: Treaty of peace, diplomatic relations and full normalization between the United Arab Emirates and the State of Israel*. The White House. <https://trumpwhitehouse.archives.gov/briefings-statements/abraham-accords-peace-agreement-treaty-of-peace-diplomatic-relations-and-full-normalization-between-the-united-arab-emirates-and-the-state-of-israel/>
38. Umar, F. (2020, December 30). *Abraham Accord, under the table*. Modern Diplomacy. <https://moderndiplomacy.eu>
39. Walt, S. M. (2011). The end of the American era. *The National Interest*, (116), 6–16.
40. Walt, S. M. (2018). *The hell of good intentions: America's foreign policy elite and the decline of U.S. primacy*. Farrar, Straus and Giroux.
41. White House. (2017, December). *National security strategy of the United States of America*. <https://trumpwhitehouse.archives.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905.pdf>

